

# ابعاد نگاه آریان پور

متن سخنرانی بهمن حمیدی در مراسم بزرگداشت استاد دکتر امیرحسین آریان پور و ذیل تکمیلی آن

● بهمن حمیدی

کسی کاو جهان را به نام بلند  
گذارد، به رفتن نباشد نژد  
«فردوسی»



با سلام و ادای احترام به پیشگاه تک تک عزیزان بزرگواری که حاضرند، و از میانشان تلاشگرانی که بشکبک رنج به سامان رساندن مراسم بزرگداشت دانشی مرد مردم گرای تحول جو و نستوه روزگارمان - استاد دکتر امیرحسین آریان پور - بودند که «مرگ را تحولی بزرگ»<sup>(۱)</sup> می دانست؛ و این رنج را

در زمانه‌ای برتافتند که در سویی از افق بنفش فامش، «ما» بیم و مردمان منطقه، و بر سوی دیگرش «آنان» چنگ یاخته‌اند و متحدانشان، و آمده‌اند تا مگر بر سر مابمانند و راه و رایمان را بگردانند. من از «شوخی» یا «بازی» تاریخ نیز در شگفتم که سخن گفتنی دست بالا: بیست دقیقه‌ای در موضوع «کارنامه‌ی فرهنگی و مضامین و دستگاه فکری» نادره‌ای چون آریان پور به کسی واگذاشته شده است که نه افتخار «رسمی» شاگردی اش نصیبش شد و نه خط و ربطی می‌شناسد که از دریای پهناور اندیشه‌اش - که منظری بود بر اقیانوس ذهن و باور جهانیان، از آغاز تا امروز - جز قطره‌ای چند نوشیده باشد؛ تنها گذاری داشته است به فهم خود در مجموعه‌ی

مانده‌های نوشتاری و گفتاری دکتر ودیده است که او در حوزه‌های مختلف تاریخ، فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، هنر، پژوهش، آموزش و پرورش و مردم‌شناسی به دستاوردهای پیرارجی رسیده‌است، و هم از این روست که بر آن شده است تا تنسیقی مجمل و موضوعی ارائه دهد از تاءثر فرهنگی و علمی او در ظرف زمانی محدود و معین:

حوزه‌ی تاریخ: تالیف کتاب «در آستانه‌ی رستاخیز»، ترجمه و اقتباس کتاب «بزرگ مردان تاریخ» از دونالد کالرس پی‌تی Dounald Culross Peattie، ترجمه‌ی بخشی از «تاریخ تمدن» ویل دورانت (کتاب اول، بخش سوم کتاب دوم،

بخش اول)؛ و اگر در این حوزه بگنجد، ترجمه‌ی کتاب «ارمعان جنگ» دافنه دوموریه.

زمینه‌ی فلسفه: ترجمه‌ی «سیر فلسفه در ایران» از محمداقبال لاهوری و انتشار مقالات «پویایی هستی»، «درمنطق»، «پایگاه جهانی ابن سینا»، «جهان بینی شوین هاور»، «شخصیت برتراند راسل»، «سیستم فلسفی اوتو وای نینگر» Otto Weininger با عنوان «زن و مرد یا اهریمن ویزدان» در نقد زن‌گریزی وای نینگر و دفاع علمی و اجتماعی از برابری و هم‌پایگی زیستی و اجتماعی زن و مرد، و مقاله‌ی «زمینه‌ی فلسفی نظام‌های علوم اجتماعی».

عرصه‌ی جامعه‌شناسی: تالیف و اقتباس درس‌نامه‌ی دانشگاهی «زمینه‌ی جامعه‌شناسی» و ضمیمه‌ی آن و نگارش مقاله‌ی «ابن خلدون پیشاهنگ جامعه‌شناسی».

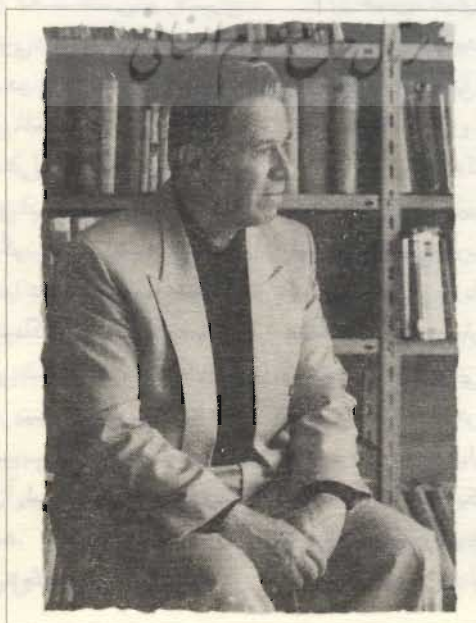
قلمرو روان‌شناسی: تالیف کتاب «سیر تاریخی روان‌شناسی»، نگارش «فرویدیسیم و نقد آن» و نشر مقالات مفصل «تشریح فرویدیسیم» در مجله‌ی صدف و نگارش مقدمه‌ی انتقادی بر کتاب «فروید چه می‌گوید» آقای نصراله باب‌الحوائجی، و «بحثی درباره‌ی روان‌شناسی گشتالت» در مجله‌ی فرهنگ نو و درج رشته‌مقالات کم‌نظیر و تفصیلی «روان‌شناسی از دیدگاه واقع‌گرایی» در مجله‌ی بازتاب که خود مآخذ جامعی است برای تنظیم کتابی مستقل.

عرصه‌ی هنر: نگارش کتاب «جامعه‌شناسی هنر»، ترجمه‌ی نمایشنامه‌ی «دشمن مردم» ایسن و انتشار رساله‌ی «ایسن آشوب‌گرایی» (کاوشی در زمینه‌ی جامعه‌شناسی هنری).

حوزه‌ی پژوهش: تالیف رساله‌ی «آیین تحقیق» و نظارت بر تنظیم و انتشار چکیده‌ی آن به همت انجمن کتاب‌دانشجویان دانشکده‌ی هنرهای زیبای دانشگاه تهران با نام «پژوهش»، و نگارش رساله‌ی کوچک و دانشگاهی «شیوه‌ی نوشتن» و نیز درج مقاله‌ی «قوانین تفکر» در مجله‌ی فردوسی.

زمینه‌ی آموزش و پرورش: ترجمه‌ی فحوایی کتاب «آموزشگاه‌های فردا» اثر جان دیویی و نشر مقالات «ایران باید

سریعا به نوسازی و تکامل آموزش و پرورش خودبپردازد»، و «آموزش سنتی نفی خلاقیت آدمی است» و در همین زمینه نگارش مقالات «اعتیاد در دانشگاه‌های ما»، و «مسایل جوانان از مسایل عمومی جامعه جدا نیست» و نیز نشر متن سخن‌رانی «جوانان و خانواده» در سالن مؤسسات، مطالعات و تحقیقات اجتماعی به دعوت فارغ‌التحصیلان و دانشجویان علوم اجتماعی. هم‌چنین به‌گواهی مقدمه‌ی کتاب «آموزشگاه‌های فردا»، دکتر سه‌کتاب دیگر را نیز از جان دیویی ترجمه کرده بوده و چون آموزه‌های آن‌ها را با مقتضیات



مردم و کشور ایران سازماندهی دیده، از انتشارشان چشم پوشیده است.

قلمرو مردم‌شناسی: نشر سه مقاله‌ی پیوسته در مجله‌ی سپیده‌ی فردا با نام «هماندی‌های اقوام مختلف».

گذشته از آثار نسق‌پذیر یاد شده، از دکتر متن دو خطابه و یک مصاحبه و یک مقاله نیز در دست است، یادمان یاران و هم‌زمان از دست رفته‌اش: آقایان استاد دکتر محسن هشتروندی، استاد دکتر محمدباقر هوشیار و جلال آل‌احمد در «یادنامه‌ی پروفسور هشتروندی» و مجله‌های «سپیده‌ی فردا»، «روشنفکر» و «کلک»؛ نیز خلاصه‌ی سخن‌رانی ایشان در چهارمین اجلاس «جمعیت ایرانی‌ها و اداران صلح» که به همت به‌آذین منتشر شده است و یکی از عالمانه‌ترین سخنان دکتر در پاسداری از صلح و افشای ماهیت جنگ‌افروزان‌های امپریالیسم روزگار ما و در تبیین بنیادهای سلاح هسته‌ای و تشریح دو بخش جسمانی و میدانی ماده و کشش و کوشش هسته و الکترون اتم و دخالت انسان در شکست حلقه‌ی آن است.

با دکتر آریان پور گفت و گوهایی نیز صورت مکتوب یافته‌اند که از آن جمله‌اند: بحثی در طبقات اجتماعی با عنوان «وارستگی فرزنانگان» به میانجی آقای علی‌اصغر ضرابی، مندرج در ماه‌نامه‌ی فردوسی؛ «گفت و گوی نماینده‌ی روشنفکران آزادی‌خواه در اروپا»، آبان ۵۷، درباره‌ی مسایل اجتماعی ایران و جهان و آرایش نیروهای ایران و ریشه‌های رستاخیز مردم و خواست طبقات مختلف شرکت‌کننده در انقلاب؛ گفت و گوی مجله‌ی آدینه در نوروز ۷۰، با عنوان «قرن آینده، عصر فوتونیک است»، در زمینه‌های هنر و علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی و فلسفه و روان‌شناسی و شیوه‌ی پژوهش و فورم‌اسیون‌های اقتصادی - اجتماعی و جهان و نقد ادبی و هنری و سمت‌گیری علمی جهان در قرن ۲۱، که در آن معانی فکری و گرایه‌های اجتماعی دکتر توضیح شده‌اند. در این مقال و مجال به ذکر نمونه‌های برجسته و امروزی این گفت و گوی‌سند می‌شود:

«در عصر ما، دوره‌ی تکامل نظام سوداگری - و نه نظام صنعتی - سیری شده است و فرهنگ این نظام، پیر و مندرس شده و خوش‌بینی، واقع‌گرایی و جهان‌آرایی دیرین آن بر باد رفته است».

«جامعه‌های سرمایه‌دار در

فساد هبوط غوطه‌ورند. جامعه‌های سوسیالیست به راهی نوافتاده‌اند. جامعه‌های زمین‌دار [به اصطلاح] جهان سوم در انتخاب راه سرگردانند».

«انسان قرن بیستم در همه جا درد می‌کشد، اما این درد در همه جا یکسان نیست؛ در ایالات متحده درد موت است و امید است که در جامعه‌ی ما درد ولادت باشد. قرن بیستم [قرن] جهانی است با فرهنگی جهانی و معنوی عمیق».

«تکامل راستین جامعه، تکامل اکثریت است، و ملاک این تکامل، بهبود زندگی مادی و معنوی اکثریت و رشد اجتماعی آنان است».

«از میان انواع واقع‌گرایی هنری و ادبی، آنچه به کار انسان امروزی می‌آید، آن است که در ضمن نمایش واقعیت، خواهان تغییر واقعیت باشد، البته تغییر در جهت مصالح مردم».

«در اثر هنری، صورت ترکیبی است از مواد قابل احساس، و محتوا، اندیشه‌هایی است که بر اثر دریافت صورت و به فراخور بینش هنر آفرین در ذهن هنرپذیر پدید می‌آید».

«صورت از محتوا جدا نیست، و در اثر هنری، تغییر صورت به تنهایی باعث تغییر ارزش اثر نیست؛ تغییر صورت با تغییر محتوا ملازمه دارد».

«اکنون محققان به جای جست و جوی نظریه‌ها و قوانین سیر طبقات مردم و تکامل جامعه، خود را سرگرم بررسی گروه‌های کوچک و آمارگیری‌های سطحی کرده‌اند. مسایل فرعی جای مسایل اساسی را گرفته‌اند. مساله‌ی فقر، مساله‌ی جنگ، مساله‌ی استعمار، از نظر هافناده‌اند. به زبان دیگر میکروسوسیولوژی (جامعه‌شناسی خرد)، ماکروسوسیولوژی (جامعه‌شناسی کلان) را از رواج انداخته است».

هم‌چنین در زمره‌ی گفت و گوهای ایشان است، مصاحبه‌ی دنیای سخن با عنوان «پاسخ و پندار و چند حدیث ساده» که نقطه‌ی پایانی بود بر جنجال غائله‌سازانی که همواره پاییده‌اند تا مویی در شیری بیابند و بنشینند و سقف خانه و روشنی روزنه را به دود و دمی بیالایند، بایگیند و بوازند و بغزلند و بفرارند و در همان جا بژکند.

در همین دنیای سخن شاهد درج آفرین مصاحبه‌ی رسمی ایشانیم که مهر تردیدی است بر هر آنچه کهنه‌گرایان تاریک‌اندیش زیر لوای «نواندیشی» از آغاز سال‌های ۹۰ به کام و ذهن جهانیان تزیق کرده‌اند.

سوای این‌ها، دکتر در زبان‌شناسی و تدوین دانشنامه‌ی بزرگ و چهارزبانه‌ی علوم انسانی نیز رنج سنگین و دیرینی بر تافته بود. او که خود به زبان‌های فارسی و انگلیسی و فرانسه و آلمانی و یونانی تسلط کم‌نظیر داشت و با زبان‌های ایران باستان و عربی و لاتین در حدی عالمانه آشنا بود و زبان روسی را نیز کم‌ابیش فهم کرده بود و به یاری روشمندی در شیوه‌ی پژوهش، صدها معادل و واژه‌ی ساده و مرکب نغز و درست و خوش‌آهنگ جایگزین اصطلاحات و واژگان بیگانه کرده بود، درباره‌ی زبان‌شناسی می‌گوید:

«زبان‌شناسی یکی از پیشرفته‌ترین علوم انسانی است، و آگاهی ژرفی درباره‌ی زبان و هم‌زمان آن - اندیشه - به ماداده است.

زبان برخلاف پندار بسیاری از مردم، صرفاً وسیله‌ی ارتباط

◆ زبان برخلاف پندار بسیاری از مردم، صرفاً وسیله‌ی ارتباط نیست، وسیله‌ی تفکر نیز هست. اگر تندروری نکنیم و زبان را وجه بیرونی اندیشه ندانیم، باز ناگزیریم که زبان را یکی از لوازم تفکر بدانیم و ببینیم که بدون زبان، تفکر - مخصوصاً تفکر انتزاعی - به دشواری صورت می‌گیرد.

نیست، وسیله‌ی تفکر نیز هست. اگر تندروی نکنیم و زبان را وجه بیرونی اندیشه ندانیم، باز ناگزیریم که زبان را یکی از لوازم تفکر بدانیم و بپذیریم که بدون زبان، تفکر -مخصوصاً تفکر انتزاعی- به دشواری صورت می‌گیرد. از این‌ها گذشته، زبان، هم کلید فرهنگ است و هم کلید ذهن؛ به این معنی که با تحلیل واژه‌ها و روابط آن‌ها، می‌توان هم به حقایق فرهنگی دور و حتما فراموش شده پی برد و هم مکانیسم‌های پیچیده‌ی تفکر را که از راه حسّی (یعنی روش عینی)، و از راه تعمق (یعنی روش ذهنی) دریافت نمی‌شوند، شناخت. بنابراین باید انتظار داشت که از این پس زبان‌شناسی پایه‌ی فرهنگ‌شناسی و کلید روان‌شناسی شود»<sup>(۲)</sup>.

دریغا که دانش‌نامه‌ی چهار زبانه‌ی او با نزدیک به ۳۰۰/۰۰۰ مدخل در اکثر حوزه‌های علوم انسانی ناتمام ماند و اگر نبود گرایش مردمی‌اش بر پایه‌ی این آموزی پدر که «اول دیگران، بعد خود آدم»، شاید جانی که صمیمانه‌نثار پاسخ‌گویی به نیازهای روز یاران و نزدیکانش داشت، در پایان بردن این اثر عظیم مؤثر می‌افتاد. اما او خودبرگزیده بود، و باید که دریغ ما، دریغی ناروا باشد. آنچه که می‌توان گفت، این است که در بسیاری از این ۳۰۰/۰۰۰ برگه، تنها تعیین مدخل شده است و ظرف برگه، جز خاطره‌ای سفید و روشن از ذهن و قلم او به یادگار نگذاشته است. عزیزان صاحب‌نظری که دست در کرده‌اند تادست کم و عجلالتا کتابی از این مجموعه را راهی چاپ‌خانه‌کنند، ماجور مهر مردم‌اند.

اما سند مکتوبی موجود است که دکتر نقد مفصلی بر اندیشه و آثار پوپر تنظیم کرده بوده و آن را برای انتشار، به تنها هم‌تراز علمی‌اش - که ما می‌شناسیم - سپرده بوده است و او در پاسخ، ضمن تجلیل از نگاه موشکافانه و همه‌سویهی دکتر، انتشار نوشته را خارج از توان بالفعل خود شمرده بوده و کتاب را مسترد داشته است. اگرچه عین این نامه برجای است، اما خود اثر در حال حاضر گم‌شده به‌شمار می‌آید. امید که نشانی از این اثر نیز یافته‌اید.

از مکتوبات و گفت و گوهای انتشار یافته که بگذریم، تقریباً هفته‌ای را نمی‌توان سراغ گرفت که دکتر در یک یا دو جلسه‌ی رسمی و غیررسمی سخن به تفصیل نراند و با مهر و میل در تبیین خاستگاه و جایگاه علم و طبقات و سیاست و فلسفه و روان و هنر جان نفرسوده باشد. حتما در اوپسین روزهایی که پزشکان او را از حضور در این جلسات منع می‌کردند، از پای نماند و تن به خاموشی و آرام‌ن داد.

چنین پیداست که دکتر گاه به مطایبت شعر نیز می‌سروده است. از او قطعه‌ای مثنوی مرکب از ۳۰ بیت دردست است، مشحون از دیالکتیک هستی و هستی‌شناسی، با مطلع:

این جهان ما جهان بوده‌است

بودها آن را چو تار و پودهاست

مقطع:

آفتاب زندگی تابنده باد

چشم ما بر طلعت آینده باد

آنچه من از زندگی و مجموعه‌ی آثار مکتوب و شفاهی این نستوه‌مرد عرصه‌ی علم و ادب و جامعه فهم کرده‌ام، این است که او از

سرکشی خام یا یاغی‌گری پدران خود، نقش گرفت؛ و چون سر آن داشت تا این نقش را در جهت منافع اکثریت مردم مین خود و جهانش اعتلا بخشد، به تاریخ‌گرایی؛ تاریخ را زاده‌ی سیر و سلوک طبیعی مردم نخستین و سپس کنش و واکنش طبقات متخاصم یافت؛ اما دانست که تاریخ مکتوب عجزه‌ای است آراسته و رنگ به‌رنگ؛ پس به فلسفه‌ی تاریخ‌گرایی که راه بر برآیندهای گشود و مشترکات؛ فلسفه‌ی تاریخ انگشت

نشانه بر تاریخ فلسفه داشت؛ و هم در این جا بود که او افق رنسانس را گشوده یافت؛ درنگ کرد و سراغ از علم گرفت؛ علم بر روان‌شناسی‌اش راه برد و چون زمینه‌هایی چند درنوردید و سر برافراخت، خمیدگی آموخت؛ و چون خم گرفت، هم‌زخم دید به سنگ و هم مهر یافت به دست.

می‌دانم که مهلتم دقایقی است پایان گرفته است و جز ملال، نیفزوده‌ام. از ده‌ها برگه‌ی تنظیم شده‌ی موضوعی، به تعداد انگشتانم نیز در کار امروزی‌ام نیامدند. تنها اجازه‌دهید به‌رغم همه‌ی فعل‌های ماضی به‌کار رفته در این نوشته‌ی ناچیز، بگویم که او «نبود، چون می‌اندیشید» و «نبود، چون می‌خواست»، «بود، چون دست در تغییر مطلوب جهان در کرده بود» و «هست»، چون این دست‌هنوز در کار است.

نام و یادش جاویدان

با سپاس از شکیبایی و بزرگ‌منشی شما در تحمل این ذهن و قلم قاصرا!

افزون بر آنچه گفته شد، باید فراخور ظرف مطبوعات نیز به اختصار بر شمرده که:

● او مادّه را در زیر مهر یقین می‌دید و بر دو بخش جسمانی و میدانی‌اش باور داشت، اما هرگز از اصالت مادّه‌نگشت و در تبیین جایگاه میدانی آن نیز در حوزه‌های علم و روان و هنر از توضیح فلسفی و نظری دست نشست.

● مادّه را حاصل تضاد، تضاد را عامل حرکت، و حرکت را پویا و تکامل‌پذیر می‌دانست. می‌گفت: «حرکت به حکم ذات خود، واقعیتی تناقض‌آمیز است: در حرکت بیرونی، هر نمود متحرک، در هر یک از لحظه‌های حرکت، هم در جایی مستقر است و هم از آن‌جا به جای دیگر انتقال می‌یابد. در حرکت درونی، هر نمود متحرک، در هر لحظه از جریان حرکت خود، هم همان است که هست، و هم همان نیست که هست. در این صورت باید پذیرفت که حرکت همان بودن و همان نبودن است». نیز: «جنبش مستلزم همبودی عامل‌های متناقض<sup>(۳)</sup> است و جنبش‌شناسی مستلزم تناقض‌اندیشی است. بسیاری از کسانی که خواسته‌اند حرکت را بدون مفهوم تناقض تبیین کنند، به بن بست رسیده‌اند».

● انسان را تبلور عالی‌ترین و بغرنج‌ترین مناسبات ماده، و جامعه

◆ تغییرات کیفی  
جامعه را در پی  
تغییرات کمی آن  
ناگزیر، و آن را  
(«رستاخیز») می‌نامید  
و رستاخیز را منشاء  
برکات و فیوض  
اجتماعی  
می‌دانست.

را موجد شخصیت او می‌شمرد.

● تاریخ و جوامع انسانی را - جز در دوران کودکیدیرین - مشحون از تناقضات، و تناقضات را مایه‌ی دگرگونی‌های اجتماعی و اعضای آن دانست.

● تغییرات کیفی جامعه را در پی تغییرات کمی آن ناگزیر، و آن را «رستاخیز» می‌نامید و رستاخیز را منشاء برکات و فیوض اجتماعی می‌دانست.

● بر مناسبات عمومی جامعه تکیه داشت و هرگونه فردگرایی را - حتا در عرصه‌ی تحقیقی - نارسا و نادرست می‌شمرد.

● رستاخیزی را مالا ماندگار، برگشت‌ناپذیر و دوران‌ساز می‌نامید که نه تنها در حیطه‌ی زیربنا، که در روبنای فرهنگی جامعه نیز منشاء تحولات کیفی و ثمرات انسانی و ذهنی باشد.

● رنسانس اروپا را آغازگر رستاخیز بزرگ و نوین‌شری می‌شناخت و علم جدید را فرزند این نوزایی می‌نامید.

● بر نسبی بودن علم اعتراف داشت، اما این نسبییت را برهان ناتوان انگاشت. علم می‌دانست. باور داشت که آینده‌ی علم پرده‌در بسی مجهولات کنونی خواهد بود.

● وظیفه و هدف علم را تبدیل مجهول به معلوم می‌نامید و اندیشه‌ورزان را از تحویل مجهول به مجهول پرهیز می‌داد.

● حواس انسان را برای درک عینیت بیرونی و کافی، و تکامل آن را ثمره‌ی رابطه‌ی متقابل انسان و محیط می‌دانست و علم را مکمل حواس و ابزار رهیافت‌های تازه می‌نامید و آنچه را که «اشراق» و «کشف و شهود» و «الهام» و «رازهای پشت پرده» نام گرفته‌اند، پوچ می‌شمرد.

● سخت واقع‌گرا بود، و واقع‌گرایی را برای همه‌ی حوزه‌های حیات انسانی ضرور می‌دانست.

● از هر چه موهوم بود، می‌گریخت. هم از این رو در روان‌شناسی با فروید و یونگ و شاگردان معاصر و این روزپیشان سرسازش نداشت و هرگز به «ناخودآگاه» تن نداد.

● واقع‌سنجی را در مؤلفه‌های: ۱- نفی علم جامعه. ۲- تبیین نادرست رویدادهای اجتماعی می‌کاوید و واقع‌سنجیان را در زمره‌ی لاهوت‌گرایان، قهرمان‌گرایان، نژادگرایان، جغرافیاگرایان، واگشت‌گرایان، و گردگشت‌گرایان برمی‌شمرد.

● ادبیاتی را «نو» می‌خواند که هم چون هنر نو، فلسفه‌ی نو، علم نو، تکنیک نو و اجتماع نو، پرشور و بلندپرواز و بت‌شکن و تندرو و پیشناز باشد. می‌گفت ادبیات نو تندرو و پیشناز است، زیرا متعلق است به انسان دینامیک نوخواه.

● برای نوشتن ارزشی والا قایل بود. می‌گفت: «روشنی بخش جهان، سپاهی [مرکب] است».

● هنرمند را چون دانشمند، شناخت‌شناس و هنر را گونه‌ای شناخت واقعیت می‌شناساند که از طریق تجربه، اتکالی یک فلسفه، بر کیفیت تاءکید ورزد.

● بر «هنر ناب» که خود را فارغ از جهان‌بینی و میرا از آن

می‌نامد، می‌شورید و بر وجود هیچ «نایی» باور نداشت. تاءکید داشت که «راه‌رهایی از بیداد جهان‌بینی‌های پرلغزش، ترک هر گونه جهان‌بینی نیست. هیچ‌کس نمی‌تواند خود را بی‌جهان‌بینی، بی‌فلسفه، بی‌انگارگان و بی‌طرف و بی‌غرض خواند. هر کس - خواه‌ناخواه - پای بندیک جهان‌بینی یا فلسفه‌ای است. پس تنها راه‌رهایی از یک جهان‌بینی ناروا، تبدیل آن به یک جهان‌بینی دیگر است - جهان‌بینی دیگری که با تکامل اجتماعی و سیر علم همگام باشد؛ و می‌افزود: «در عصر جدید، جهان‌بینی‌های انگارگری، به ویژه جهان‌بینی‌های اثبات‌گرای، در جامعه‌های غربی و نیز جوامعی که وابسته یا همانند آن‌ها هستند، ریشه دوانیده‌اند و فلسفه و علوم و حتا هنرها را از راست‌بینی و درست‌اندیشی و واقع‌پردازی بازداشته‌اند. در این میانه، اصحاب علوم اجتماعی، بیش از اهل فلسفه و علوم دیگر در زیر سلطه‌ی این جهان‌بینی‌های واقع‌ستیز قرار گرفته‌اند».

● واقعیت، «عمل جمعی انسانی»، و «علم» راملاک‌های فرایندی درستی یا نادرستی جهان‌بینی‌های می‌دانست؛ می‌گفت: «برخی از جهان‌بینی‌ها، حقیقی‌تر، یعنی درست‌ترند. ملاک این درستی، واقعیت است؛ و آیین‌های واقعیت، عمل جمعی انسانی است؛ و نماینده‌ی عمل جمعی انسانی، علم است».

● در رد کژاندیشی وارداتی «هنر، به ویژه شعر، تلا، لوناخودآگاه در ناکجای هنرمند است»، تصریح می‌کرد که: «شاعر، موافق حال خود از میان سرمایه‌ی تصاویر زبانی، برخی را عینا برمی‌گیرد و برخی را دگرگون می‌کند... یادست به ساختن بعضی تصاویر جدید می‌زند - به این معنی که پس از ادراک حسی، به تامل و تعمق می‌پردازد و به نیروی بینش خود، به کلمات و اوزان، نظام و مایه و توانایی عظیمی می‌بخشد»؛ و آواز سر می‌داد که «شعر بیان واقعیت است به صورت تصاویر لفظی، یعنی بازنمایی عینی وحسی و جزئی واقعیت است به وسیله‌ی تصاویر لفظی جزئی».

● او شاعر را پیامبر شکوه‌آفرین تحول و عامل بالفعل دگرگونی مطلوب می‌خواند، و زخمه می‌نواخت که [دنیای شعر، دنیای ظاهرا ثابت (وجود) یا (بود) نیست؛ دنیای متغیر «کون» یا «صیورورت» است. کار شعر دگرگون ساختن هستی بالفعل و تحقق هستی بالقوه است].

● دکتر، شورنده و پرده‌در همه‌ی مکاتب ادبی ظاهرا «نو» قرن بیستم بود. می‌گفت: «مکاتب به اصطلاح نو قرن بیستم، همگی زایده‌ی رومانی‌سیسم دوره‌ی انحطاط‌اند، و همگی بر هم تاءثیر داشته‌اند، و همه سر و ته یک کرباس‌اند».

● در جدال موجود و تزیقاتی «نو» و «کهنه» به مطابیت و طنز می‌نشست که رفقا! نو، باید دستگاهی پذیرفته، تحکیم یافته، شکیباه زمان، و بهبودخواه؛ جایگزین سیستمی شکننده ناستوار، زمان‌گریز و اثبات‌گرا ارایه کند، تا بیاید. «نو» که «رژ لب» نیست که کاربرد روزانه چند رنگش از سوی هر ترش‌روی یا رخساره‌آرای بلا مانع باشد.

### ♦ وظیفه و هدف علم را تبدیل مجهول به معلوم می‌نامید و اندیشه‌ورزان را از تحویل مجهول به مجهول پرهیز می‌داد.

● در حوزه‌ی سیاست، مردم دوست بود و باورمندا کثرت جهان تا امروز و تشکیلات گرا و گزارنده‌ی نماز بر صلح و ستمپنده در برابر فرادستان طبقاتی و هواخواه در صحنه‌ی برابری و برادری و مدافع حقوق زنان و جوانان و کودکان و پاسدار سوسیالیسم و افشاگر سرمایه‌داری و فرزندان ستمبه‌ی دژ خویش: امپریالیسم و گلوبالیسم و نئولیبرالیسم؛ مدافع حقوق خلق‌ها و گرایه‌مند رهایی‌میت‌ها از قید سلطه‌ی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و آبگینه‌شکن وضع موجود و آینده‌دار آینده‌ی روشن به میانجی انقلاب. می‌گفت: «برخلاف انسان پس‌نگر و گذشته‌گرای عتیق که به مقتضای سنت پرستی، با حسرت و حسد به گذشته می‌نگریست و به اندیشه‌ی «ثبات کلی کائنات» یا «بازگشت گذشته» دل خوش می‌داشت، انسان نوحه‌خواه نوپدید نسبت به جنبش و جهش و دگرگونی خوش بین است، و از این رو جهان - یا دست‌کم بشریت - را در جریان بهبود و تکامل می‌بیند؛» «صلاح اقلیت در اجحاف و بیدادگری است و چاره‌ی اکثریت در عصیان و شورش. پس اکثریت کرارا می‌شورد و اقلیت... از طرف زور عریان نامشروع را در لباس «حق» و «قانون» می‌پوشاند و حکومت و سایر سازمان‌های ظاهرالصلاح اجتماعی را وسیله‌ی تأمین مقاصد خود می‌سازد و از طرف دیگر به مدد کاسه‌لیسان و ریزه‌خواران خود، افکار سخیف واهی و تئوری‌های نادرست، جعل و به ذهن اکثریت تحمیل می‌کند و منطق دینامیک آنان را می‌دزدد و با این حیل، آنان را از وجدان طبقاتی و مصالح خود منصرف می‌دارد و به ثبات پرستی و تسلیم و رضا خود می‌دهد.»

● درباره‌ی تولید خصوصی و خصوصی‌سازی معاصر بر این عقیده‌ی استوار مانده بود که «صنایع خصوصی، از ویژگی‌های اقتصاد امریکاست. حتی انگلیس نیز از ربع دوم و سوم سده‌ی بیستم با گرایش تازه‌ای به ملی کردن ۲۰٪ صنایع خود (شامل وسایل ارتباط دور و هواپیمایی و صنایع برق و زغال سنگ و بانک‌ها) روی آورد.»

● «آزادی» و «دموکراسی» را می‌ستود و هر دو مقوله‌ی بزرگ جهان معاصر را «پاسخ‌گویی به نیازهای مادی و معنوی اکثریت جهانیان، به‌ویژه مردمان به اصطلاح جهان سوم» تعریف می‌کرد و تعاریف تجربی و روشنفکرانه‌ی آن‌ها را به تیغ نقد می‌سپرد.

● سخت آرمان‌گرا بود و هر آنچه را بر ضد این باور می‌یافت: از «لازمانی» و «لامکانی» و «تاریخ‌ستیزی» و «مردم‌گریزی» و «اثبات‌گرایی» و «تسلیم‌پذیری» و «گذشته‌باوری» و «موهوم‌نگاری» و «تشکیلات‌شکنی» و «اتحلال‌خواهی» و «سنت‌پناهی» یا «نوجویی من‌درآوردی»، مردود می‌شمرد.

● بر رنج اندیشه و کردار و اخلاق علمی و اجتماعی و مردمی شکوفا و جان‌نثار بود و این، بر لحظه لحظه‌ی زندگانی و رفتار و نگاهش نظارت محسوس داشت.

● همه چیز را برای همگان به تساوی می‌خواست، اما خود بر ناچیزها گرایه‌مند و خرسند بود.

● در تحقیق، جز به فلسفه و علم و دیالکتیک روی نکرد. تلاش شصت‌ساله‌ی او در پژوهش و روش‌شناسی بی‌لکه‌ای سیاه، یا سایه روشنی مبهم، تداوم داشت. او به راستی مرد کم‌نظیر عرصه‌ی پژوهش بود.

● در قلمرو آموزش و پرورش، بر هر آنچه از بالا صادر شده است و می‌شود، خط بطلان می‌کشید و همه را - سراسر - گمراه‌کننده، اثبات‌گرا، مخدر و توجیه‌گر منافع فرادستان حاکم می‌شمرد و تنها به آموزش‌ها و آموزه‌های دانشکده‌ها و مدارس و درس‌نامه‌های احزاب مردمی باور داشت.

● آزادی بیان و قلم را لازمه‌ی واقع‌گرایی ادبی و هنری و ابزار روشن‌گویی و رهایی از قیود مدح و لاف و کنایات و استعارات رمزی و غیر عقلی می‌دانست، اما مرکب‌های رانیز که در سنگلاخ شبانه‌ی جهل و تحمیل و سانسور حکومتی، تن به ترصیع آرایه و پیرایه می‌دهد، تا از راه‌نماند، بی‌سوار نمی‌خواست و بر ارج چنین راکت و مرکب‌معترف و متواضع بود.

● در ترجمه، برگردان واژه به واژه‌ی متون معاصر را در کشورهای سمت‌گیر و رشدیابنده غیر ضرور می‌شمرد و بر ارائه‌ی کلیاتی فحوائی، اما روشن و مردم‌فهم و آموزنده تعلق علمی و عملی داشت. حتا نقل عینی و ایل موازیت فرهنگی پیشینیان را نیز سودمند مردم نمی‌دانست.

● در نثر - به‌ویژه نثر علمی و پژوهشی و انتقادی - از یگانه‌های روزگار بود و روشی که او در آشتی دادن نظم و نسق علمی زبان استدلالی با موسیقی نثر یافته بود، حیرت‌برانگیز است؛ بشنوید!:

«در هر یک از دوره‌های تاریخ، سبک خواص به گروه‌تناسانی تعلق دارد که از ثروت جامعه، حصه‌ی شیرینی بایند و خداوند امتیازات اجتماعی‌اند، و سبک عوام از آن مردم گرفتاری است که همواره شتروار بار می‌برند و خار می‌خورند»؛

«شناخت دانشمند، شناختی منطقی است. از این رویان او هم، منطقی است، انتزاعی است، تحلیلی است. شناخت هنرمند، شناختی حسّی است. از این رو بیان او هم حسّی است، مردم‌پسند است، تشریحی است.»

«هر جا علم شکافی در حصار سیاه مرموز کیهان می‌گشاید، خیال شاعر بی‌درنگ به سوی آن می‌تازد.»

«او [فروید] دیگر شور زندگی نداشت. هنگام ترک تازی شرار مرگ فرارسیده بود.»

«[لی‌بیدو، این] بازیگر شورانگیز تماشاخانه‌ی وجودی‌شرا!»

«تخطر خاطرات بحرانی.»

«پاریس شما، عروس بوالهوس اروپا!»

● شیفته‌ی جوانان بود و همه را به عصیان و سنت‌شکنی و ناباوری و نواندیشی علمی و عمل جامعه‌گرا می‌خواند. باشد که این نوشته‌ی ناچیز - اما مرصع به لعل گفتار دانشی مرد روش‌شناس و مردم‌باوری چون امیرحسین آریان‌پور - راهی بر ذهن و سلیقه‌ی آنان بگشاید که آینده، چشم بر ذهن پویا و دست توانمندشان دارد. من نقدی را نیز که گاه - اما به ندرت - بر برخی نظریات دکتر روا می‌دانم، هم به جوانان می‌سپارم. ■

۱- جامعه‌شناسی هنر، چاپ سوم، ص ۱۰۵.

۲- آدینه، نوروز ۷۰، ص ۶۲.

۳- در قاموس زبانی دکتر آریان‌پور، تناقض معادل تضاد است.